



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

تاریخ: ۲۸ آبان ۱۴۰۱

موضوع جزئی: نسبت سایر ولایات با اصل عدم ولایت بر غیر - بررسی کلام بعضی الاعلام در حکومت چهار

اصل بر اصل عدم ولایت - بررسی حکومت اصل اول - بررسی حکومت اصل دوم

جلسه: ۱۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحثی درباره نسبت سایر ولایات با اصل عدم ولایت بر غیر مطرح کردیم و گفتیم بعضی از بزرگان معتقدند چهار حکم عقلی داریم، وجوب اطاعة الله، وجوب اطاعة المرشد الصادق، وجوب تعظیم المنعم، وجوب اطاعة الحاكم، که این بر اصل عدم ولایت حکومت دارد. البته در عبارتی می‌فرماید «نحو حکومت» و در عبارت دیگری می‌گوید حاکم بر اصل عدم ولایت است. ما می‌خواستیم ببینیم آیا این حکومت قابل تصویر هست یا نه؛ آیا همان حکومت اصطلاحی اینجا می‌تواند تصویر شود؟

بررسی کلام بعضی الاعلام

اینکه ما بگوییم این چهار اصل یا چهار حکم مقدم بر آن اصل است بدون اینکه بخواهیم وجه تقدیم را بیان کنیم، این یک بیان ناقص است؛ بالاخره اگر به نحو کلی بگوییم مقدم است، باید معلوم باشد وجه آن چیست؟ به نظر می‌رسد این حکومت به همان معنای مصطلح در مورد این اصول قابل تصویر است.

بررسی حکومت اصل اول

در مورد اصل اول گفتند عقل حکم می‌کند به وجوب اطاعت پروردگار و عمدتاً هم بر مسأله خالقیت و اینکه همه امور بدست خداوند تبارک و تعالی است، تکیه کرده‌اند؛ و بر همین اساس گفته‌اند او می‌تواند بر همه شئون خلق تصرف داشته باشد. این هم در ابعاد تکوینی است و هم در جهت تشریحی. این حکم عقلی از دل خالقیت و مالکیت بدست می‌آید که ما باید اوامر خداوند را اطاعت کنیم و هر کسی که از ناحیه خداوند به عنوان رسول معرفی شده (یعنی مبلغ احکام خداوند است) اطاعت او بر ما واجب است. اطاعت امر و نهی خدا و هر کسی که امر و نهی او به مثابه امر و نهی خداست یعنی رسولان و کسانی که وحی به آنها ابلاغ شده و اینها وحی را به مردم می‌رسانند. این حکم عقلی بر اصل عدم ولایت حکومت دارد؛ حالا اصل عدم ولایت احد علی احد را اگر به عنوان مفاد و مضمون همان ادله‌ای که گفتیم بدانیم، حکومت نسبت به این مضمون و مفاد اینگونه تصویر می‌شود: عدم ولایة احد در واقع با آن حکم عقلی که اشاره شد، قابل تفسیر است؛ یعنی از یک جهت خصوصیات دلیل حاکم را دارد و از جهت دیگر ندارد. نوعاً می‌گویند اگر دلیل محکوم نباشد، دلیل حاکم به تنهایی معنا و مفهوم ندارد، چون ناظر و مفسر دلیل محکوم است؛ می‌گویند لولا دلیل محکوم، دلیل حاکم خیلی به خودی خود معنایی ندارد؛ چون اصلاً ناظر به آن است ولی این خصوصیت اینجا نیست؛ یعنی لولا عدم ولایة احد علی احد، آن ادله کاملاً معنا و مفهومش روشن است. اما در عین حال با اینکه این خصوصیت را ندارد، می‌تواند مبین احد باشد. آنجا می‌گوید عدم ولایة احد علی احد، اینجا با آمدن ادله‌ای که این حکم را ثابت می‌کند، معلوم می‌شود منظور از آن احد، غیر خداوند است. این مفسر آن است و آن را تبیین می‌کند. من گمان

می‌کنم «نحو حکومت» بیشتر به این جهت است که دارد تفسیر می‌کند آن را، نه اینکه فقط برای تفسیر آن دلیل وارد شده باشد؛ اما می‌تواند مفسر و مبین آن دلیل محسوب شود.

سؤال:

استاد: می‌گوییم خداوند تبارک و تعالی خالق است، تربیت و هدایت تکوینی و تشریحی موجودات و انسان‌ها بدست اوست و او می‌تواند امر و نهی کند، صلاح و فساد را تشخیص دهد و انسان را به سمت مقصد اعلی خلق بشر هدایت کند. بر همین اساس قوانین و مقرراتی را قرار داده است. این مقررات را به وسیله رسولان خود به بشر ابلاغ کرده است؛ پس امر و نهی رسولان همان امر و نهی خداوند است چون اینها فرستاده خدا هستند. بنابراین اطاعت آنها برای ما واجب است؛ یعنی وجوب اطاعت نسبت به خداوند و رسولان خداوند و لذا قابل تفکیک نیست. وقتی می‌گوییم خداوند، همه را می‌گوییم. شما اینجا دامنه وجوب اطاعت از خداوند را به همین اعتبار که اینها رسول و فرستاده خدا هستند وسعت می‌دهید و به اولیاء و نائبان انبیاء و وارثان آنان تسری می‌دهید، آن وقت ممکن است بگوییم ولایت حاکم شرع هم در زمان غیبت به همین اعتبار ثابت می‌شود. یک وقت ممکن است بگوییم این فقط در حد وجوب اطاعت نسبت به رسول خداوند است. این حالا خیلی تأثیری در این جهت ندارد؛ اگر ما دامنه را توسعه دادیم طبیعتاً این ولایت یا وجوب اطاعت مثل آن است که خداوند فرموده است. این اختلافی است که در اینجا وجود دارد؛ بر این اساس جنبه حکومت بر آن دلیل روشن می‌شود؛ یعنی احد را تفسیر می‌کند و می‌گوید منظور از این احد خداوند نیست، عدم ولایة احد علی احد و اینکه هیچ کسی بر دیگری سلطنت ندارد؛ چون ما گفتیم یک جنبه سلبی دارد و یک جنبه ایجابی؛ اینکه انسان فطرتاً یا خلقاً به گونه‌ای آفریده شده که فقط خودش در امور خودش تصرف کند و در امور دیگران تصرفی نداشته باشد؛ این هم یک بُعد ایجابی دارد و هم یک بعد سلبی؛ هر کدام از اینها باشد، اینجا می‌توانیم جنبه تفسیر و تبیین را برای این حکم عقل، یعنی وجوب اطاعة الله در نظر بگیریم.

سؤال:

استاد: همه چیز خداست، ولایت مربوط به خداست، خداوند می‌تواند ولایت را برای دیگران جعل کند؛ اینکه برای دیگران جعل کند، این دامنه وسیعی دارد، حتی والدین و قاضی ... آن اصل آخری است که توضیح دادیم؛ اما اینجا بحث خالقیت و هدایت است، ... این خیلی مهم نیست.

سؤال:

استاد: ما می‌خواهیم بگوییم وجوب اطاعت خداوند ... این را بعداً بحث می‌کنیم؛ ما فعلاً اصل حکومت را ببینیم هست یا نه، بعد آن وقت ببینیم این استثنا هست یا نه. اگر اینطور بگوییم دیگر استثنا در کار نیست. طبق این بیان ولایت خدا، وجوب اطاعت خدا و من جعله ولیاً یا کسی که خداوند او را برای ما واجب الاطاعة کرده، می‌شود من بحکمه ما الان نمی‌خواهیم مصادیق آن را تعیین کنیم؛ می‌گوییم هر کسی که خداوند برای ما اطاعتش را واجب کرده، این می‌تواند منحصر در رسول باشد و می‌تواند دامنه‌اش وسعت پیدا کند و به فقها و حاکمان شرعی هم برسد؛ ما فعلاً با آن کار نداریم، عمده این است که این حکومت و تفسیر را درست کنیم.

سؤال:

استاد: آن چهارمی است؛ اینجا از منظر خالقیت و مالکیت می‌گوییم. می‌گوییم خدا و کسی که خداوند اطاعت او را واجب کرده، تعبیر این است «فیجب علينا اطاعتهم بما أنهم وسائط امره و مبلغوا رسالاته ولكن اطاعتهم من هذه الجهة ليست امرا وراء اطاعة الله» ما می‌خواهیم بگوییم عین اطاعت خداست و چیز دیگری نیست؛ آن وقت می‌گوید او امری که اینها می‌دهند، او امر ارشادی است، از باب اینکه ارشاد می‌کند به حکم خداوند. پس الان اینجا بحث حاکم نیست؛ یک وقت کسی می‌گوید واسطه خداوند، دامنه‌اش وسیع است و اولیاء و نایبان را شامل می‌شود، گفتیم نمی‌خواهیم وارد آن اختلاف شویم؛ اصل این است، اصلاً می‌گوییم خدا این شأن را دارد، پس پیامبران و انبیاء هم به واسطه اینکه مبلغ امر خدا هستند، اطاعت آنها واجب است.

(البته دقت کنید در همین حکم اول و دوم و سوم، یک اشاره‌ای شده به حکم عقل و عقلا، این را بعداً خواهیم گفت که اینها حکم عقلی است عقلانی یا یک حکم عقلی داریم به وجوب اطاعة المرشد الصادق) حال آیا این حکم عقلی نسبت به عدم ولایة احد علی احد، حاکم است یا نه.

اشکال به حکومت اصل اول

اینجا لقائل آن یقول که حکم به وجوب اطاعت مرشد صادق حاکم نیست بر عدم ولایة احد علی احد؛ برای اینکه مسأله وجوب اطاعت یک مسأله است، ولایت مسأله دیگری است؛ می‌گویند تبعیت از مرشد صالح یعنی کسی که از روی خیرخواهی و صادقانه انسان را راهنمایی می‌کند، این از نظر عقلا لازم است؛ عقل شاید حکم کند به لزوم تبعیت. اما بحث ولایت متفاوت است، چون ولایت یک معنای اعم دارد؛ ولایت یعنی اینکه له آن یتصرف فی شئون الانسان بما یراه صلاحاً ولو این مولی علیه راضی به آن تصرف نباشد. ولایت یعنی حق دارد تصرف کند، اعم از اینکه مولی علیه رضایت داشته باشد یا نداشته باشد. پس دامنه و دایره وجوب اطاعت و تبعیت از خیرخواه و مرشد صادق به یک معنا اخص از مسأله ولایت است؛ بنابراین حکومتش قابل قبول نیست. این اشکالی است که در اینجا نسبت به این حکم دوم ممکن است مطرح شود.

بررسی اشکال

اما باید ببینیم آیا واقعاً این چنین هست یا نه. حکمی که اینجا گفته شده در تبیین این اصل، ایشان دو حکم عقلی گفت و در آخر هم به یک امر عقلانی اشاره کرد و گفت عقل حکم می‌کند به حسن ارشاد غیر و احسان به غیر؛ عقل این را حسن می‌داند که انسان دیگری را راهنمایی کند. همچنین عقل حکم می‌کند به وجوب اطاعت کسی که انسان را ارشاد می‌کند؛ البته مشروط به دو چیز؛ اینکه وجوب اطاعت را عقل می‌فهمد و درک می‌کند، بعد از آن است که اولاً انسان علم به صدق و راستگویی مرشد داشته باشد و دوم اینکه صلاح را تشخیص می‌دهد. اینجا دو تا مسأله است؛ قدرت تشخیص صلاح، یعنی نظر صائب دارد، خیر و شر را می‌شناسد، تشخیص او درست است؛ و اینکه صداقت دارد. می‌گوید وقتی این دو حاصل شد، عقل حکم می‌کند به وجوب اطاعت، یا عقلا مذمت می‌کنند ترک اطاعت را. حالا ببینیم این واقعاً با مسأله ولایت به آن معنایی که گفتند متفاوت است؛ آیا دامنه این اخص از ولایت است یا عین آن است.

اگر با نظر دقی به این مسأله بنگریم، شاید بتوانیم تفاوتی بین ولایت و وجوب اطاعت قائل نشویم، با این دو شرطی که اینجا وجود دارد. یک وقت می‌گوییم وجوب اطاعت و این را با رضایت و طیب نفس همراه می‌دانیم، یعنی می‌گوییم در وجوب اطاعت حتماً رضایت و طیب نفس باشد. یک وقت می‌گوییم وجوب اطاعت اعم از این است که رضایت باشد یا نباشد؛ اصل وجوب اطاعت ولو عمل هم نشود، مهم این است که وقتی عقل می‌بیند خیر و شر در این عالم وجود دارد، راه و چاه وجود دارد، کسی

دارد انسان را راهنمایی می‌کند، با شرط صدق و صلاح، هم تشخیصش درست است و هم راست می‌گوید، آیا اینجا اگر بگوییم اطاعت واجب است یا بگوییم ولایت دارد، این دو با هم فرق می‌کند؟ ولایت داشتن یعنی من می‌توانم در شئون شما تصرف کنم و به شما امر و نهی کنم؛ و خوب اطاعت هم همین است؛ اگر فرض کنید این مرشد صادق عقل خود ما بود، یقین خود ما بود و پای دیگری در کار نبود، آیا و خوب اطاعت داشت یا نه؟ قطعاً داشت؛ و خوب اطاعت یعنی ترتیب اثر دادن، یعنی اثر بر آن بار کردن؛ اثری که بر این راهنمایی بار می‌شود، عبارت است از پرهیز، مراقبت بر اینکه در چاه نیفتد و از راه برود. حالا در مورد ولایت، محل بحث هم آیا چیزی بالاتر از این است؟ اگر می‌گوییم مرشد صادق یعنی خداوند یا انبیا یا اولیاء، هر کسی که المرشد الصادق باشد، باز هم تأکید می‌کنم که با دو شرط الصادق و اینکه صلاح را تشخیص دهد؛ آیا واقعاً آدم‌های عادی این قدرت را دارند که صلاح را تشخیص دهند؟ نه. بنابراین اینکه برخی اشکال کرده و می‌گویند و خوب اطاعت غیر از ولایت است، به نظر می‌رسد خیلی فرقی بین اینها نیست.

سؤال:

استاد: ولایت از ناحیه آنهاست، و خوب اطاعت از ناحیه ما؛ ولی انطباق بر هم دارند؛ حوزه و خوب اطاعت همان حوزه‌ای است که او ولایت دارد.

این خیلی فرق نمی‌کند، چه از این زاویه بگوییم، چه از آن زاویه، مهم این است که آیا اینطور که برخی اشکال کرده‌اند و به این دلیل می‌خواهند بگویند و خوب اطاعت مرشد صادق نمی‌تواند حکومت داشته باشد بر عدم ولایة احد علی احد، آیا این چنین هست یا نه. عرض من این است که این اشکال که بین ولایت و خوب اطاعت تفکیک کنیم و بگوییم این غیر از آن است و خوب اطاعت اینجا ثابت می‌شود اما ولایت ثابت نمی‌شود، این به نظر می‌رسد محل اشکال است و قابل خدشه است. به این دلیل که و خوب اطاعت از مرشد صادق صائب النظر، فرقی با ولایت و حق تصرف او در امور ندارد؛ او می‌تواند انسان را باز دارد. «می‌تواند» از نظر عقل یعنی اینکه این و خوب اطاعت برای من هست، اگر آن مرشد به نحوی من را از این باز داشت، از نظر عقل و عقلا، نه منعی دارد و نه قابل مذمت است. بعداً می‌گوید چقدر خوب شد که من را از افتادن در این چاه نجات دادی. لذا من می‌خواهم بگویم حکومت را در حکم دوم هم می‌توانیم تصویر کنیم.

سؤال:

استاد: اولاً شما قبول دارید و خوب اطاعت با ولایت یک مفهوم و معنا دارد؟ برای چه و خوب اطاعت دارم؟ ... برای اینکه صلاح مرا می‌خواهد، اگر من بر این اساس عمل کنم گرفتار فساد نمی‌شوم و به سعادت می‌رسم. اینجا و خوب اطاعت یعنی پیروی، یعنی آن کاری که او گفته بکنم انجام دهم و کاری که مرا از آن منع کرده ترک کنم، چیزی غیر از این است؟ یک قسم آن است من می‌گویم فقیه در واقع مبلغ ارشادات آنهاست و الا خودش که چیزی ندارد؛ بحث این است که مرشد صادق صائب النظر معلوم است چه کسانی هستند؛ یا رسولان‌اند یا بحث حکم عقلی است؛ می‌خواهیم شامل خدا هم بشود، این و خوب اطاعت مرشد الصادق، این ارشاد صادق صائب النظر، این هم خدا را می‌گیرد و هم انسان را اصل مسأله این است که حکم عقل به و خوب اطاعت مرشد صادق یعنی و خوب تبعیت از خیرخواهی و نصح و ارشاد چنین شخصی؛ اگر ما می‌گوییم تبعیت واجب است، می‌خواهیم ببینیم این عبارت اخری ثبوت ولایت برای اوست یا نه. در درجه اول عرض کردیم بعید نیست

بگوئیم این عبارت آخری آن است؛ واقعاً فرقی بین این دو نیست. اگر او ولایت نداشته باشد، من وجوب اطاعت دارم؟ من چرا باید ترتیب اثر دهم به حرف یک انسان؟ لایبعت به اینکه بگوئیم اینها عبارت آخری یکدیگر هستند؛ اگر این را بگوئیم، حکومت این اصل بر اصل عدم ولایت هم می‌تواند پذیرفته شود. می‌گوید عدم ولایت احد علی احد کأن می‌خواهد بگوید المرشد الصادق المحسن، این احد نیست ... از این زاویه می‌شود تصویر کرد حکومت است.

سؤال:

استاد: عقل می‌گوید اطاعت واجب است ... من می‌گویم این دو شرط که کنارش است، ... من می‌گویم اینجا با وجود این دو ولایت ثابت است؛ اگر فرض کنید این دو شرط نبود، مثلاً این آدم صادق بود ولی در تشخیصش صائب نبود وجوب اطاعت و ولایت ندارد. بله، من ممکن است به یک معنا وجوب اطاعت داشته باشم و او ولایت نداشته باشد ... می‌گویم واجب اطاعت چنین کسی مساوی با ولایت ... یعنی حتی اگر من راضی نباشم، یک وقت می‌گوید بله لازم است از او اطاعت و پیروی کنم، به حرف او ترتیب اثر بدهم، اما این به من مربوط است؛ من دلم بخواهد ترتیب اثر می‌دهم و دلم نخواهد ترتیب اثر نمی‌دهم. می‌گویم او ولایت ندارد اگر من راضی نباشم در امور من تصرف کند، خانه‌ام دارد سیل می‌آید و خراب می‌شود، به چه مناسبت وسایل من را بیرون برده، می‌خواهد بگوید در جایی که ولایت باشد رضایت ملاک نیست. اما در وجوب اطاعت و تبعیت، این به رضایت آدم برمی‌گردد. من می‌خواهم عرض کنم در جایی که مرشد صادق است و این ویژگی را دارد، علم به صلاح او پیدا کرده، یعنی او یقین دارد به صلاح من، ... آنجا بحث صلاح و فساد را چه بدانیم؟ یک وقت صلاح و فساد بدن می‌دانیم و یک وقت صلاح و فساد روح و ساعات ابدی و شقاوت ابدی، ... اتفاقاً شاید در جایی که علم به صلاح داشته باشد، صلاح به معنای واقعی، نه اینکه خود این محل بحث قرار گیرد و اختلاف باشد که این صلاح هست یا نه، در یک امری که صلاح است یقیناً و او یقیناً صلاح را تشخیص داده ... با بودن این دو شرط دارم می‌گویم فرقی بین وجوب اطاعت و ثبوت ولایت نیست؛ اینها عبارت آخری همدیگر است. ... هر دو تعبیرات از یک حقیقت هستند، به این معنا که اگر ما اینجا گفتیم حکم عقل وجوب اطاعت ... اشکالی که برخی کرده‌اند این است که می‌گویند این وجوب اطاعت را ثابت می‌کند ولی ولایتی که محل بحث ماست را ثابت نمی‌کند. وجوب اطاعت مرشد با این دو شرط به نظر ما مساوق با مسأله ولایت است. ... من می‌خواهم بگویم نسبت اینها اعم و اخص نیست؛ ... آنها می‌گویند ولایت یعنی اینکه اگر من ولو رضایت نداشته باشم، ولی بتواند در امور من تصرف کند. اگر عقل این را درک کرد که کسی با این ویژگی‌ها دارد من را راهنمایی می‌کند، (طبیعتاً با اینکه او راست می‌گوید و دقیقاً صلاح و فساد من در همین است) عقل می‌گوید واجب است از او اطاعت کنی. اگر من اطاعت می‌کنم، می‌گویم جایی که رضایت دارم اطاعت می‌کنم و جایی که رضایت ندارم، اطاعت نمی‌کنم؛ آیا له آن یمنعنی عن ذلک؟ من می‌خواهم عرض کنم وقتی آن ویژگی‌ها ثابت شد، اگر عقل من می‌گوید این بر تو واجب است اطاعت کنی، ثبوت همان ولایت برای اوست.

«والحمد لله رب العالمین»